

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان

به مناسبت 22 خرداد، سالروز آغاز اعتلای نوین جنبش آزادیخواهان مردم ایران!



رابطه جنبش زنان و جنبش سراسری مردم ایران

لاله حسین پور



این رابطه را هر کسی از زاویه ای بررسی کرده است و هر تحلیلی بر گوشه ای از حقیقت روشنائی افکنده و می تواند به شناخت آن یاری رساند. پاسخ به یک سوال دیگر شاید بتواند گوشه دیگری از این حقیقت را به ما نشان دهد.

آیا جنبش زنان و جنبش سراسری مردم ایران (حال سبز یا رنگارنگ!) دو جنبش موازی و در کنار هم هستند؟ آیا می توان جنبش سراسری را در کنار جنبش زنان، دانشجویی، ملی، طبقاتی و غیره نشاناد و آن را یکی از جنبش های اجتماعی ایران به حساب آورد یا این جنبش متشکل از جنبش های اجتماعی مختلف در جامعه است؟

بقیه در صفحه 5

سرنوشت مردم با منشور سبز آقای موسوی روشن شد!

بهنام امیدوار

بیانیه ی شماره 18 : در جا میزند و ماند در راستای آنچه تا به امروز ما از جنبش اصلاحات (سبز) می شناختیم ، با توجه به آنکه که بعد از لغو برگزاری سالگرد خیزش ، به نظر می آمد که این جریان ناراضی از حاکمیت، که خود ، موافق پروپا قرص حکومت اسلامی است ، ضروری خواهد دید که مواضع پراکنده ، گنگ و مات خود را برای مردم شفاف و در قبال خواست آنان ، اقدام به تدوین چارچوب سمتگیری کوتاه و بلند مدت و اقدام به تشریح مرز های خود با رژیم - " تمامیت خواه ولایی " خواهد کرد . اما او چنین نکرد و چه بسا از مواضع قبلی خود با وجود پیشی گیری چشمگیر مردم از آنان ، جریان مدعی رهبری بنیادگرای اسلامی سبز، نشان داد که استعداد انطباق با خواست قریب به اتفاق مردم و جنبش رنگین را ندارد و در دور و تسلسل باطل گذشته خود ، علاوه بر هدر دادن نیروی بخش وسیعی از سکولارها و کنشگران جدایی دین از دولت ، بلکه همچنان بدون وقعی بر انتظارات آنان ، وظایف و تعهدات خود را در مقابل همین نیرو ها ندید نیز می گیرد ، و آنان را دوباره زیر تحکم اراده ی

بقیه در صفحه 6

اکنون در آستانه 22 خرداد سالگرد زایش اعتلای نوین جنبش آزادی خواهانه و برابری طلبانه مردم ایران ایستاده ایم .

حضور جنبش اعتراضی مردم که در سال گذشته در عکس العمل به تقلب آشکار و بزرگ انتخاباتی حکومت با شعار ساده رای من کو ؟ به صورت خود انگیزه در خیابان آغاز شد ، همچون فوران نیرومند یک آتشفشان تنها سه روز بعد در تهران در 25 خرداد 3 میلیون نفر را در یک مارش پر شکوه خیابانی ، از زن و مرد ، شاغل یا بیکار در هر رشته کار ، همچون دریای خروشان، همبسته و ما لامال از شور و امید به صحنه آورد و آغاز فصل نوین مبارزات آزادیخواهان و برابری طلبانه مردم ما را رقم زد. تیراندازی به مردم در روز 25 خرداد و حمله وحشیانه به کوی دانشگاه در همین روز که منجر به کشته و مجروح شدن چند نفر شد و سخنرانی خامنه ای در نماز جمعه به روشنی نشان داد که هسته اصلی قدرت در جمهوری اسلامی با بیرحمی کامل آماده مقابله با جنبش مردم است. و صحنه به خاک افتادن ندا در 30 خرداد که همچون خورشید تابان در سراسر جهان رویت شد به خوبی نشان داد که چگونه رژیم سفاک پاسخ اعتراضات مسالمت جویانه مردم را با گلوله میدهد.

به دنبال تظاهرات میلیونی 30 خرداد ، با وجود سرکوب حکومت و جنایات بی شمار در زندانها ، اما جنبش مردم سر باز ایستادن نداشت و روز قدس ، 13 آبان ، 16 آذر ، مراسم تدفین منتظری و روز عاشورا ، صحنه های تازه ای از مبارزات قهرمانانه مردم آفریده شد.

بقیه در صفحه 2

چه دلانلی موجب لغو راه پیمائی شد ؟

تقی روزبه

واقعیت آن است که "رهبران جنبش سبز" تاکنون نتوانسته اند در مورد دلایل و درستی تصمیم خویش مبنی بر لغو اعتراضات مردمی در دقیقه 90، با افکار عمومی پاسخ قانع کننده ای بدهند. و دلایلی هم که تاکنون در قالب چندین واکنش و بیانیه ارائه کرده اند متناقض و سردرگم کننده است تاراه گشا.

بقیه در صفحه 3

بیانیه مشترک چهار تشکل دانشجویی و جوانان به مناسبت یک سالگی جنبش آزادی خواهانه مردم ایران

یک سال در خون و خیابان !

به مناسبت 22 خرداد ...

در چنین شرایطی در سالروز 22 بهمن، بسیج همه جانبه قوای انتظامی از یکسو و تاکتیک اصلاح طلبان برای حرکت مشترک با جناح غالب حکومتی از سوی دیگر شرایط تازه ای را بوجود آورد که نشان میداد تاکتیک تظاهرات خیابانی به روش گذشته و به صورت تک پایه ای نمیتواند پیشروی مردم را تامین کند. اما عدم درخشش حضور خیابانی مردم در 22 بهمن به معنای فروکش کردن حرکت شورشی مردم نبوده و نیست. این جنبش که بر بستر یک بحران بزرگ سیاسی - اقتصادی شکل گرفته، در شرایطی که شکاف میان حکومتیان رو به افزایش است، خرابی اقتصادی رو به گسترش است، انزوای بین المللی حکومت رو به تشدید است و حکومت از دادن هر گونه امتیاز سیاسی و اقتصادی به مردم ناتوان است، از مجاری تازه ای راه خود را میکشاید. حرکت کارگران در اول ماه مه و اعلامیه های چند تشکل کارگری که مطالبات جاری را همراه با مطالبات کلان سیاسی از قبیل لغو شکنجه و اعدام و آزادی زندانیان سیاسی و حمایت از جنبشهای دیگر اجتماعی و حقوق ملیت ها مطرح میکرد و حمایت دانشجویان از کارگران در این روز و فرار دادن احمدی نژاد از حضور در دانشگاه، اعلام اعتصاب غذای سراسری معلمان در 12 اردیبهشت، اعلام اعتصاب عمومی کردستان به دنبال اعدام فرزند کمانگر و 4 تن دیگر، مبارزات خانوادگی های زندانیان سیاسی برای آزادی زندانیان سیاسی و اوج گیری مقاومت زندانیان سیاسی در دوره اخیر، راه تازه پیشروی را نشان میدهد: همانطور که رشد مبارزه صدامتداری عمومی بستر مناسبی برای گسترش هر یک از جنبش های اجتماعی فراهم آورده است، بنوبه خود رشد هریک از این جنبش ها و وارد شدن رنگین کمان مطالبات آنها، راز دوام و بالندگی مبارزه عمومی ضد استبدادی در مسیر دستیابی به آزادی و برابری است. فعال شدن جنبش های مطالباتی مزد و حقوق بکیران، جنبش زنان، جوانان، دانشجویان، دانش آموزان، ملیتها صفوف مبارزه عمومی را گسترده تر و مستحکم تر میکند.

اکنون که در آستانه سالگرد 22 خرداد، پس از آزمون 22 بهمن سال 88، بار دیگر موسوی و کروبی پس از چند روز بازی قانونی با جلادان حکومتی مردم را به انفعال دعوت میکنند واز دعوت مردم به نافرمانی مدنی حتی غیر مستقیم نیز طفره می روند،

یعنی در شرایطی که سپر اصلاح طلبان بار دیگر همچون دوران خاتمی در عین حال به سپر ممانعت از فرا روی جنبش تبدیل شده و حکومت نیز با خشونت حربه سرکوب را به کار گرفته است، راهی که خود جنبش نشان داده این است که باید نیروهای سرکوب را در محاصره جنبش های متنوع اجتماعی و بر پایه گسترش نافرمانی مدنی پیش از پیش فلج کرد. بویژه مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی با تکیه بر همبستگی گسترده خانواده ها و حمایت متقابل جنبش ها دارای اهمیت زیادی است که در داخل و خارج باید حول آن فعالیت مستمر و گسترده صورت گیرد.

راز بقا و تداوم جنبش، گسترش بیشتر مبارزه است. در شرایط کنونی که هم در اثر بالا رفتن شدت سرکوب و هم بخاطر گسترش شعارهای ساختارشکنانه، همراهان اصلاح طلب جنبش از شورش خیابانی مردم دچار هراس شده و با قرار دادن لیست مطالبات خود در برابر ولایت فقیه و چانه زنی با حکومت در صدد کنترل جنبش بر آمده اند، حضور مردم در خیابان هر چند لازم اما کافی نیست. اگر جنبش خیابانی با جنبش اعتصابی که علیرغم ظرفیت و انرژی مؤثر و فلج کننده، هنوز به میدان نیامده است ترکیب شود می تواند با حضور مستقل جنبش های اجتماعی و اعتصاب سراسری در مواضع کلیدی تولیدی و خدماتی، تبع سرکوب را کند و خطر سازش نیروهای اصلاح طلب را خنثی کند. گشایش عرصه های جدید مبارزه و گسترش هرچه بیشتر پایه های آن در میان کارگران و زحمتکشان، نه تنها اهرم های سرکوب حکومت را بتدریج از کار میاندازد، بلکه در پایه ریزی سازمانها و تشکلهای مستقل بخش های مختلف مردم که اهرم اصلی دفاع پایدار از آزادی و برابری است نیز نقش بسزایی دارد.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی!
زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

در روز قدس با وجود تهدید مستقیم خامنه ای و فرماندهان سپاه که جزدرباره فلسطین هیچ شعار دیگری نباید داده شود، حضور گسترده مردم در خیابانهای تهران و چند شهر دیگر طرح شعارهای "مرگ بر دیکتاتور" و "جمهوری ایرانی" که مشخصا مرز اصلاح طلبی موسوی و کروبی را درهم شکست ماهیت انقلابی شورش مردم را عیان تر کرد.

در 13 آبان بر خلاف روز قدس که حضور مردم مجاز بود اما صف مستقل و شعارهای غیر حکومتی مجاز نبود، این بار نیروی انتظامی هر نوع تجمع را به مجوز مشروط کرده و تاکتیک آنها حضور سریع در محل شکل گیری تجمع هسته های اولیه تظاهرات و سرکوب فوری و ممانعت از فشرده شدن صفوف تجمع کنندگان بود. اما با وجود آرایش جنگی نیروهای انتظامی در تهران و به کارگیری این تاکتیک سرکوبگرانه، اینجا و آنجا جمعیتهای بزرگتر مردم شکل میگرفت و مردم همبسته شعارهای ضد استبدادی و آزادیخواهانه خود را نیرومند تر از قبل فریاد میکردند. در این روز مردم در برابر شلیک گلوله و پرتاب گاز اشک آور، با شعار "خامنه ای قاتله! ولایتش باطله!" و "مرگ بر دیکتاتور!" ایستادگی کردند و با زیر کشیدن پوست خامنه ای و لگدکوب کردن آن، سرنگونی نظام ولایت فقیه را نشانه رفتند.

در 13 آبان علاوه بر تهران، مردم در شهرهای باز هم بیشتری به اقدامات اعتراضی دست زدند. از آن جمله در اصفهان، شیراز، تبریز، قزوین، مشهد، رشت، اهواز. همچنین در تهران و شهرستانها در تعداد بسیاری از دانشگاهها، دانشجویان در محوطه دانشگاه تظاهرات کرده و سپس تلاش کردند تا به جنبش مردم در خیابانها بپیوندند. به این ترتیب در 13 آبان شاهد گسترش باز هم بیشتر مبارزات مردم در شهرهای کشور گشتیم.

در 16 آذر حضور گسترده دانشجویان در دانشگاه های تهران و بسیاری از شهرستانها از قبیل مشهد، شیراز، تبریز، اصفهان، کرمان، همدان، شهرکرد، کرمانشاه، ساری، سمنندج، و همراهی پرشور مردمی که برای حمایت از دانشجویان به گرد دانشگاهها تجمع کردند، بار دیگر صحت این شعار مردم را نشان داد که شکنجه، تجاوز، اعدام دیگر اثر ندارد و پتانسیل مبارزاتی مردم بیش از آن است که در برابر سرکوب هار و خشن حکومت اسلامی به زانو درآید. خیزش مردم در روز عاشورا در تهران و چند شهر دیگر نقطه اوج پرشکوه مبارزه مردم بود. رژیم که از مدتها قبل و بویژه با عبور جنبش از فرازهای روز قدس، 13 آبان و 16 آذر خود را برای مقابله با عروج تازه آن در ماه محرم و بویژه تاسوعا و عاشورا آماده میکرد ناگهان به دنبال فوت آیت الله منتظری و برپایی تظاهرات گسترده در قم و نجف آباد اصفهان و طرح شعار مستقیم سرنگونی خامنه ای، با افزایش تهدیدها به مردم هشدار داد که محرم را سیاسی نکنند و برای نشان دادن آمادگی اش برای سرکوب هر چه وحشیانه تر حتی در روز تاسوعا به مراسم خاندان خمینی در مسجد جماران حمله برد تا به مردم هشدار دهد که هیچ سدی در برابر سرکوبش پابرجا نمی ماند.

اما مردم که در برابر یورش وحشیانه مزدوران ولی فقیه در روز تاسوعا اعلام کرده بودند که "وعده ما در عاشورا"، به وعده خود عمل کردند و به صورت امواج گسترده از نقاط مختلف تهران به حرکت درآمدند و با شعارهای ساختار شکنانه از قبیل "مرگ بر خامنه ای!"، "این ماه ماه خونه، سید علی سرنگونه!" بار دیگر نشان دادند که ولایت فقیه به منزله قلب حکومت اسلامی هدف مقدم آنان در مبارزه علیه استبداد و فقر و نابرابری است.

اشکال مبارزه مردم در روز عاشورا که یادآور روزهای قیام بود، نه تنها حکومت را به این نتیجه رساند که باید با آرایش جنگی کامل به مقابله با جنبش خیابانی به پردازد بلکه رهبران اصلاح طلب را نیز که از مدتی قبل به مرزبندی با ساختارشکنی می پرداختند به این نتیجه رساند که باید به هرقیمت جنبش را مهار کنند و با تاکید بر دفاع خود از قانون اساسی، حساب خود را از ساختارشکنان جدا سازند.

چه دلالتی موجب لغو ...

حتی حامیان پروپاقرص موسوی و کروی درصوف جنبش نیز ضمن حمایت از آنها در اتخاذ این تصمیم، بطورصریح ویا ضمنی اذعان می کنند که از دلایل واقعی آن بدرستی آگاه نیستند؛ ولی می گویند لاید این رهبران دارای دلایل واطلاعاتی بوده اند که ما از آن بی خبریم. واین ترتیب اولاً آن را واجد حکمتی، ولو ناشناخته، می دانند و ثانیاً بطورضمنی خویشتر را ناتوان از توجیه و تبیین آن؛ و لاجرم برای قانع کردن خود و دیگران به عواملی هم چون "اعتماد" و پرهیز از اختلاف افکنی و توجیهاش مشابه متنوسل می شوند! مثلاً آقای یوسف اشکوری (درکنا طرح گزینہ های پیشاروی "رهبران" - گزینہ های که بصورت ایستا از وضعیت لحظه 90، برگرفته - و ارائه دلایل خود در درستی گزینہ آنهایی پردازد. اوبی توجه به این که چرا باید وضعیت اساساً به این صورت و محدودیه این گزینہ ها باشد، با اذعان به عدم وقوف به دلایل واقعی این تصمیم در نزد "رهبران"؛ توصیه می کند که در فضاوت پیرامون آن عجله نکنیم که عجله کارشیطان است و موجب چند دستگی! چنانکه ملاحظه می کنید حتی در نزد این نویسنده و مدافع باتجربه جنبش سبز نیز بهتر است برای روشن شدن فضا، صبر پیشه کنیم تا شاید در آینده از دلایل واقعی آن مطلع شویم و این البته چیزی جز نشان دادن افزونه اعتماد و ایمان به جای نقد و پرسشگری از یکسو و فرار دادن خویش در مقام یک شهروند منفعلم و "نه سوز" نیست. او اگر می خواست به همان ادعاهای موجود این جریان در مورد رابطه اش با جنبش وفاداریه ماند بجای توصیه به ایمان و اعتماد ناشناخته، باید از یکسو به موسوی می گفت که دلایل روشن وقانع کننده نیست و از سوی دیگر با دفاع از پرسشگری مردم و افکار عمومی و دامن زدن به آن، "تصمیم گیرندگان" را وادار می ساخت که بطورصریح و صادقانه دلایل واقعی خود را ارائه دهند. وگرنه توصیه کردن به صبر و انتظار و شیطانی دانستن پرسشگری و انتقاد راهی مناسب برای پیش روی جنبش و عبور از چالش های پیشاروی آن نیست. از سوی دیگر این مدعیان "همراهی با جنبش" با توضیحات و بیانیتهای تافکونی اش، نه فقط گرهی از راز حکمت تصمیمات خود نگشوده اند؛ بلکه بر اینها و تناقضات موجود در آن افزوده اند. به عنوان مثال، در بیانیه اول، دلیل لغو تظاهرات را اساساً پرهیز از کشتار و سرکوب عنوان می کنند و در توضیحات بعدی مسأله تحریم و پرهیز ندادن به دست حاکمیت را عنوان می کنند. علاوه بر این، در گفتگو با برخی خانواده های جان باخته کان و فرار دادن مخاطبان پرسشگر خود در برابر دوراهی تن دادن به یکی از گزینہ های کشتار و با عقب نشینی، تلاش دارند تا از این طریق به سیاست و تاکتیک انفعالی خود رنگ و لعاب موحهی به دهند.

با این همه سؤال فقط ناظر بر لغو راه پیمانی نیست بلکه علاوه بر آن، ناظر بر این است که موسوی و کروی با چه امید و پانکیه بر چه واقعیت هائی، تقریباً نادقیقه 90، مشغول چانه زنی و گرفتن مجوز از سران رژیم بودند؟ کسانی که مدعی اند همراهان کوچک جنبش اند و نه بیشتر از آن، چگونه در عمل مبادرت به تصمیم گیری های خطرناک و فراسر جنبش نموده و در مقام رهبران صادر کننده فرمان به لغو اعتراضات - آنهم در دقیقه 90 - ظاهر می شوند و مردم را در مقابل وضعیت دشوار و غافلگیر کننده ای قرار می دهند؟! (هم چنانکه قبل از آن به خود اجازه داده بودند، به نیابت از جنبش به مذاکرات و چانه زنی مضحک و بی سرانجام با رژیم اقدام کنند). آیا آنها باین مسأله اندیشیده اند که اگر واقعاً دلایلشان ترس از سرکوب و دستگیری و زندان و... یعنی همان خصیصه ذاتی و جدانشدنی تمامیت خواهان حاکم است، پس بطور کلی با این رژیم سرکوبگر چه خواهند کرد؟ بی شک پاسخ های کلی و بی خاصی چون تأکید بر مسالمت آمیز بودن مبارزه و یا کاستن از هزینه مبارزه دردی را دوامی کند و در حکم فرافکنی از پاسخ مسؤله است. چون در اینجا مسأله نه پرسرچون و چرا و انکار تلاش های واقعی و راستین برای کاستن از هزینه های مبارزه، بلکه پرسرآن است که چگونه می توان این هزینه ها را کاست بی آنکه اصل مبارزه با استبداد را بلاموضوع نکرد؟ بی آنکه مجال گسترش سرکوب و

استبداد و فرجه بقاء برای رژیم را فراهم نساخت؟ آیا با حضور و مشارکت گسترده نیرو کاهش سرانه هزینه مبارزه از این طریق، می توان به این هدف رسید یا با خالی کردن میدان برای رقیب قلدر و تمامیت خواهی که بدون سرکوب قادر به ادامه حتی یک روز از حیات تنگن اش نیست؟ آیا پائین کشیدن فتنه مبارزه و خالی کردن میدان ویا حضور کم رقم می تواند میزان هزینه را کاهش دهد ویا آنکه برعکس دامنه سرکوب را گسترش داده و رژیم را در شمار مخالفین و پیشبردارین سیاست مصمم ترمی نماید؟ بطور کلی اگر در نظر بگیریم که تاکتیک و حربه اصلی رژیم برای خاموش کردن جنبش مقاومت هراس افکنی و ایجاد رعب و افزایش هزینه های مبارزه است؛ آنگاه تاکتیک مقابله و خنثی کننده آن نیز قاعدتاً باید واجد خصیصه ای باشد که رژیم را در اثر بخش بودن سیاست ایجاد رعب و گسترش آن ناامید سازد. و چنین چیزی البته جز وسعت بخشیدن پیوسته عرصه های مبارزه و حضور اعتراضی بیشتر - صرف نظر از اشکال و چگونگی آن - نخواهد بود. بی شک نیت و غرض موسوی و کروی در لغو راه پیمانی، و بدون گشودن راه های جدید اعتراضی؛ هر چه که بوده باشد حامل پیامی است که نتیجه عملی آن جز حرجی نکردن سرکوبگران در تداوم سرکوب و تقویت باورشان به ثمر بخش بودن تاکتیک هراس افکنی نخواهد بود. بدون آنکه رژیم کوچکترین وقعی به عنصر دیگر پیرامون آنها مبنی بر گشودن درجه مذاکره و چانه زنی پیرامون تقسیم قدرت به نهد. بخش مهمی از رویکرد رژیم در کار برد این تاکتیک جنبه روانی و تظاهر به قدرت سرکوب بی حد و حصر دارد که می توان و باید بدلیل واهی بودن این اقتدار در هم شکسته شود. مثلاً رژیم تهدید کرده است که تظاهر کنندگان و شعار دهندگان خیابانی را به منزله محاربه تلقی خواهد کرد. تظاهر به چنین اقتداری را مردم می توانند با ریختن در خیابان ها، تو خالی بودنش را به رخ رژیم و جهانیان بکشند. در غیر این صورت رژیم ممکن است به تصورات مالیخولیائی خویش جنبه واقعی بدهد و حتی دامنه مصادیق آن را به عرصه های گوناگون مبارزات اجتماعی ریزد و در رشت دیگر نیز بکشانند. پرسیدنی است که مبارزه با رژیم مستندی چون جمهوری اسلامی اساساً بدون برداخت هزینه قابل تصورات است؛ البته اگر وضعیت را بطور ایستا فقط در لحظه معینی خلاصه نکنیم، آنگاه روشن می شود که سؤال واقعی نه طرح گزینہ هائی هم چون دوراهی لغوی تن دادن به کشتار و سرکوب، و لاجرم تصدیق یکی از آنها؛ بلکه پیش از آن بررسی آن سیاستی است که منجر به چنین وضعیت آجمزکننده ای می گردد. وضعیت کنونی از آسمان نازل شده و محصول فرایندها و از جمله نارسائی های قبلی و از جمله همان دخیل بستن به رسمانی "قانون" و خطای مهلک مبادرت به مذاکره و چانه زنی با رژیمی است که مشخصاً جزانهدام مخالفین قصد دیگری ندارد. بی شک فرار دادن خود بر سر چنین دوراهی نه فقط منجر به بلاموضوع کردن مبارزات و مقاومت های یک سال گذشته می گردد؛ که بدون پرداخت هزینه قادر به کسب دست آوردهای کنونی در حدی که رژیم را در برابر بزرگترین بحران موجودیت تاریخی خود قرار بدهد، نمی شد؛ بلکه مهمتر از آن مسیر پیشروی تاکتیک های مبارزاتی و مبارزات امروز و فردا برای دست یابی به آزادی و برابری را بی معنای کند. سر نوشت دموکراسی و آزادی بدون دامن زدن به یک مبارزه سر نوشت ساز با استبداد حاکم قابل تصور نیست. تنها با گسترش دامنه مبارزه و مشارکت فعال توده ای و البته بدون توسل به ماجراجویی است که می توان هم هزینه ها را برای رژیم بالا برد، و هم سرانه آن را در میان مردم پائین آورد. چنانکه در نمونه، جنایت اعدام 5 مبارز و جنبش ضد اعدام مشاهده کردیم - ولو آنکه هنوز آنگونه که باید از وسعت لازم برخوردار نبود - گسترش دامنه مبارزه نه فقط موجب افزایش هزینه اعدام برای رژیم می گردد؛ بلکه سبب گسترش روحیه مبارزان و تقویت همبستگی در صوف جنبش نیز می گردد. در هر حال سیاست آرام سازی و پائین کشیدن فتنه مبارزه در برابر سیاست هراس افکنی جباران حاکم، جز ریختن نفت به آتش و تشدید سرکوب و سترو شدن ساختن جنبش حاصلی ندارد؛ مگر آنکه به مشروطه خود رسیده باشیم و بخواهیم اصل مبارزه را بلاموضوع کنیم و از قبل آن به چانه زنی برای تقسیم قدرت به پردازیم. از این رو باید گفت منطق و دلایل جرانی آقایان موسوی و کروی در توسل به لغو تظاهرات، اگر بخواهد تعمیم پیدا کند مبارزه را (تا آنجا که نفوذ آن اجازه دهد) میان تھی می کند و اگر تعمیم نیابد و موردی تلقی شود، خود خویشتر را نفی می کند؛

بطورکلی سه عامل -یک عامل اصلی و دو عامل انضمامی- را می توان در این تصمیم گیری به ظاهر غیرقابل توضیح دخیل دانست:

الف-باتوجه به آنکه از مدت‌ها قبل اهمیت مناسبت سالگرد 22 خرداد مطرح بوده است، جناح حاکم بانکیه برتجارب پیشین خود، تدارکات و اقدامات بازدارنده گوناگون، از جمله در عرصه های باصلاح نرم افزاری را، در دستور کار خود قرار داده بود. اقداماتی که ناظر بر جنگ روانی و آشفتنه و مردد کردن صفوف جنبش است؛ از طریق ارسال زنگالها، اطلاعات غلط و القاء و تحمیل سیاست ها تاکتیک های اغواگرانه. در این راستا بسیار محتمل و طبیعی بنظر می رسد که به عنوان بخشی از این جنگ روانی، از سوی دولت مردان و مقامات اطلاعاتی- امنیتی حاکمیت- از طریق لابی ها و کانال های موجود که به وفور هم یافت می شوند - دو پیام عمده به موسوی و کروی ارسال شده باشد. پیام نخست حاوی چراغ سبز نشان دادن به حرکت بر مدار قانون یعنی تشویق به درخواست مجوز راه پیمائی بوده است و البته همراه با این اطمینان که آن را بطور جدی مورد بررسی قرار خواهند داد. بی شک توسل به چنین مانوری از سوی رژیم هدفی جز بهره گیری از "جماق قانون" در کنار "قانون جماق" و اشاعه تردید و سوزندان وقت نبوده است. اگر پیام اول متضمن تطمیع بوده، پیام دوم متضمن هراس افکنی و تولید ترس و واهمه بوده است؛ مبنی بر آنکه در صورت حضور بدون مجوز، با پاسخ دندان شکنی مواجه می شوند و مسئولیت پیش آمدها و اتفاقات ناگوار نیز مستقیما به عهده آنها خواهد بود! برخی گزارشها و شایعات در این رابطه حاکی از تهدید خامنه ای به جمع کردن کلی جنبش و از جمله دستگیری سران آن حکایت دارد. گویی که تاکنونی چنین تلاشی نکرده است و یا اکنون می تواند ولی از آن اجتناب می کند! البته این همان تظاهرات قدرتی است که وجود ندارد و گرنه در صورت وجود، یک لحظه هم در کار بردن تردید نمی کرد.

ب- دومین دلیل انضمامی صدور قطعنامه چهارم تحریم در لحظه 90 می باشد که تقارن زمانی آن با راه پیمائی، موجب تردید و ترس مضاعف کروی و موسوی از همسوسدگی با قدرت های خارجی شده است. بی شک ادعای وابستگی یا تحت تأثیر قدرت های خارجی بودن، سلاح کهنه و شناخته شده حاکمیت است که از دیرباز برای سرکوب و منزوی کردن مخالفین خود و از جمله رقبای داخلی خود- که از قضا در برابر این اتهام و همسوسنی آسیب پذیر هم هستند- سوجدسته است. هم چنانکه در طی یک سال اخیر بکرات از آن برای فشار به رقبای مخالف خود و فلج کردن آنها بهره هم گرفته است.

البته تنش بین رژیم و قدرت های بزرگ خارجی و بهره گیری از تاکتیک هرکه با مانعیت با دشمنان ماست، توسط رژیم امرتازه ای نیست. از همین روعقب نشینی در برابر این تاکتیک رژیم و اطمینان و گرا دادن به او برای پرهیز از این نوع همسوسنی های اجتناب ناپذیر، حاصلی جز خلع سلاح کردن خود و مبارزه ندارد. برعکس هر نیروی اصیل و خود بنیاد با طرح مطالبات و خواسته های انسانی و دموکراتیک خویشتر با تعریف می کند ویا تکیه بر آنها بیمی از این نوع همسوسنی های موردی و موقتی بخود راه نمی دهد. مبارزه باصلاح ضدامپریالیستی در مقطع تسخیر سفارت آمریکا که از موضع ماوراء ارتجاعی - تثبیت موقعیت روحانیت در بلوک قدرت صورت گرفت، و موجب خلع سلاح کردن بسیاری از مخالفین و نیز حذف نهضت آزادی از بلوک قدرت گردید، نمونه گویائی از بهره گیری های رژیم از تاکتیک فوق است. در همین دوره کنونی نیز باتوسل به این حربه، موسوی و کروی را بکرات واداره مرزبندی های متعدد بانبروهای و مطالبات ساختارشکن و باصلاح براندازو... و پائین کشیدن فتنه مبارزه کرده است.

ج- سومین، و البته عمده ترین دلیل را باید در سرریز شدن مطالبات ساختارشکن در اعتراضات توده ای دانست که گویا خواب راحت را از اصلاح طلبان ربوده و سخت موجب نگرانی آن ها و شخص موسوی و کروی و خاتمی و... که خواهان حرکت در چهارچوب قانون اساسی هستند، شده است. و همین عامل در کنار دلایل و عوامل دیگر و در تمایز آشکار با برخی ادعاهای آن ها، سبب گردید که این باریخواهند ابتکار عمل را از بالا و بطور کامل بدست گیرند. طبیعی است که آن ها با چنین رویکردی بکوشند تا اعتراضات و حرکات مردمی را به سوی استراتژی معطوف به حرکت بر مدار قانون اساسی و چهارچوب نظام سوق دهند. آنها می توانستند مثل موارد قبلی بدون آنکه خود را بطور مستقیم درگیر ماجرا کنند، با بسنده کردن به همان "رهبری نمادین" راه را برای

ابتکارات توده ای- یعنی همان عنصری که موجب خیزش و نواوم جنبش گردید- باز بگذارند و نه اینکه آنها را در برابر دوراهی غافلگیرکننده و خود ساخته قرار بدهند.

چنانکه معلوم است، مسأله نه اصرار بر کاربرد این یا آن شکل اعتراضی و تاکتیکی معین- مثل آنکه بخواهیم در رهبر شرايطی تظاهرات خیابانی متمرکز و سراسری داشته باشیم- بلکه بر سر کلیت مبارزه و یکارگیری اشکال گوناگون مبارزه برای جریان یافتن و کانالیزه کردن پتانسیل اعتراضی هم اکنون موجود است. از فضای یکی از انرسانی های جنبش همانا رشد ناموزون و یک جانبه آن، یعنی تکیه یک جانبه بر تظاهرات خیابانی و کانالیزه کردن آن به مراسم رسمی رژیم و نادیده گرفتن اشکال بسیار متنوع دیگر بوده است. که خود بی تأثیر از نوع رهبری و مواضع آنها که در تحیل نهائی بی اعتنائی به مطالبات پایه ای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و نوع سازمان یابی (تمایل به ساختارهای هرمی) نبوده است. هم چنین باید اضافه کرد که نگرانی از فراروی جنبش از محدوده های نظام، شامل سایر اشکال مبارزه می هم می شود. چنانکه مبارزات شبانه نیز در فرایند تحولات، بدلیل طرح مرگ بر اصل ولایت فقیه و مرگ بردیکتاتوری و شعارهای ساختارشکن، مشابه دیگر چندان مطلوب آنها نیست و تلاش لازم در بازتابانیدن و گسترش آنها صورت نمی گیرد. هم چنان که اعصاب اخیر گردستان در اعتراض به اعدام و... که بیرون از ابتکار عمل آنها صورت گرفت، نیز چندان مورد عنایت ایشان قرار نگرفت. تأکید بر مطالبات ملیت های تحت ستم مضاعف، لغو اعدام و تأکید بر نقش سایر جنبش های اجتماعی و مطالبه محور و پیوند نقش آفرینی آنها در ارتقاء جنبش ضد استبدادی- مطالباتی امری نیستند که خوش آیند آنها باشد. هم چنین باید خاطر نشان ساخت که در اینجا مسأله بر سر نقد یک رهبری باهدف جایگزین کردن آن با رهبری دیگر و مثلا از نوع رادیکال تر یعنی تعویض نخگان با نخگان دیگری نیست. بلکه مسأله بر سر ارتقاء "خود رهبری و توانمندی های توده ها"، خود تعیین کنندگی آنها و تبدیل شدنشان به کنشگرانی فعال و پرسشگر باهدف شکل گیری یک جنبش خود آگاه و نقاد و خود رها است و اینکه نقش فعالان و عناصر آگاه از نوع ترین چرخ دامن زدن آن به چنین فرایندی نیست. هم چنین بحث بر سر آن نیست که 22 خرداد یک فرصت تاریخی و سرنوشت سازی بود- مثلا یک حرکت سراسری میلیونی- که از دست رفت. بلکه بسادگی بر سر آن است که جنبش در بستری از تکانه ها و مناسبت های بسیج کننده و برانگیزاننده خود برای برداشتن یک گام به جلو، توانست متناسب با پتانسیل موجود خود حرکت کند، هم چنان که در تجربه 22 بهمن نیز این معضل خود را نشان داد. بخش مهمی از این دشواری ها ناشی از تعمیق و پیوست اندازی درونی جنبش از یکسو و نقش بازدارندگی اصلاح طلبان و تأثیر پذیری آنها از مانورهای حاکمیت از سوی دیگر است. چالشی که جنبش برای برون رفت از آن، نیازمند بسترها و سازوکارهای مستقل و متناسب با محتوای فرارونده خود است. بی شک اگر جنبش و فعالین جنبش، این چالش و نحوه عبور از آن را مورد بحث و بررسی جمعی قرار ندهند، بیم آن می رود که این معضل در موقعیت ها و مناسبت های دیگر نیز خود را نشان بدهد و به پایندی برای پیشروی جنبش تبدیل گردد.

17-06-2010 - 89-03-27



رابطه جنبش زنان و ...

و اما رابطه ای که جنبش زنان با جنبش سراسری مردم ایران دارد، همان رابطه ای است که جنبش دانشجویی با آن دارد و همان رابطه ای که جنبش کارگری و سایر جنبش ها با آن دارند. همان طور که حرکت این جنبش از 22 خرداد سال پیش نشان داد، بدون حضور فعال زنان، چه بخش سازمان یافته و بالفعل و چه آن اکثریت عظیم زنانی که به طور بالقوه و اساسا سازمان نیافته در آن شرکت کردند، نمی توانست با آن شکوه و عظمت شکل بگیرد. همین طور بدون حضور دانشجویان و کارگران و پدران و مادرانی که به دنبال فرزندان خود روان بودند، امروز نمی توانستیم از این جنبش سراسری سخن بگوییم. در واقع می توان گفت، جنبش سراسری مردم ایران متشکل است از جنبش های اجتماعی واقعا موجود که اساسا در خیابان ها حضور خود را نشان می دهد و وقتی در خیابان ها نیست، همانند اختاپوسی است که آرام بر جای خود نشسته، اما با بازوان بسیار خود در تلاش و سازمان گری و سازمان یابی است. جنبش زنان یکی از این بازوان پرتوان جنبش سراسری است که اگر در لحظه های آرام گرفتن جنبش سراسری، خود را قوی تر و آماده تر نکند، نمی تواند این جنبش را تغذیه کرده و در حرکت بعدی آن را گام ها به جلو بکشد.

به وضوح می بینیم که یکی از این بازوهای پرتوان در دور گذشته، جنبش دانشجویی است که می خروشد و ساکت نمی نشیند. حرکت های دانشجویان چه سازمان یافته و چه خود به خودی پشتوانه بزرگی ست برای حرکت بعدی جنبش سراسری.

یکی از موانع بزرگ جنبش زنان، تکیه بخشی از فعالین این جنبش به "بالا" است. منظور از بالا، الزاما قدرت حاکم نیست. "قدرت" غیرحاکم و یا هنوز غیرحاکم نیز بالا محسوب می شود. ضعف بخشی از این فعالین در واقع نه تکیه به توده های میلیونی که اگر در جنبش شرکت کنند، دیگر قدرتی را یاری مقابله با آن نمی ماند، بلکه اساسا تکیه به افراد، شخصیت ها و "رهبر"ها می باشد. نگاه به "بالا" نمی تواند گریبان برخی از این زنان را رها کند. اکنون نیز این نگاه باعث شده تا زهرا رهنورد به عنوان یک فمینیست کهنه کار و یک مبارز جنبش زنان، در صحنه خودنمایی کرده و با بیانیه های کم جان، نقش رهبری جنبش زنان به او اعطاء شود!!

انتظار بی جایی نباید از خانم زهرا رهنورد داشت. همین که در شرایط کنونی ندایی می دهد، بسیار عالی ست. هر کس در جایی که قرار دارد، بنا به انگیزه هایی که در سر دارد و با آرمان هایی که برای شان می جنگد، توان پیش روی دارد. توقع بیشتر از این توان نیز نباید از کسی داشت. اما وقتی از جنبشی سخن می گوئیم که نام جنبش زنان بر خود نهاده و حداقل طی دو دهه گذشته ماراتون خود را به سمت تغییر قطع نکرده و در هر گام خود انبوهی از زنان را همراه خود کرده، انتظار بسیار بالایی وجود دارد. وقتی جنبش زنان برای رفع تبعیض جنسیتی می جنگد، نمی تواند تنها طبقه متوسط شهرک را نمایندگی کند، حتی اگر آحاد آن از این طبقه برخاسته باشند، وظیفه ای که برای خود در نظر گرفته اند، دیواره این طبقه را می شکنند و فراتر می رود. نمی توان فمینیست بود و از رفع تبعیض جنسیتی سخن گفت، اما در حد تغییر قوانین توقف کرد و برای آن کف زد.

درس بزرگ

یک سال گذشته است. یک سال آزرگار صفحه ای از تاریخ را از آن خود کرده است. سالی که در آن بسیاری جاودانه شدند و نام خود را بر آن حک کردند. نه تنها ایرانی ها، بلکه حتی جهانیان این سال را لحظه به لحظه نظاره کرده و وقایع را دنبال کردند. هرکس از زاویه ای به آن می نگرد و آن را تحلیل می کند. اما یک درس بزرگ از آن گرفتیم. فهمیدیم که هیچ نیرویی توان تغییر ندارد، جز حرکت سازمان یافته اکثریت مردم. یا بهتر است گفته شود، حرکت سراسری مردم. متشکل. یا دقیق تر، حرکت سراسری و هماهنگ جنبش های اجتماعی سازمان یافته متشکل از اکثریت زحمت کشان و مزدگیران و بیکاران.

بنابراین تنها اکثریت عظیم مردم نه به صورت پراکنده و منفرد، بلکه متشکل در تشکل های اجتماعی صنف، کار، دانشگاه، مدرسه، محله و محیط زندگی خود هستند که می توانند در حرکت های بزرگ، سراسری و هماهنگ، تغییر را سازمان دهند. از حرکت های خیابانی گرفته تا اعتصاب و تحصن و سایر اشکال ابتکاری که تنها در مسیر مبارزه ابداع و به کار گرفته می شوند.

درواقع اگر "جنبش سبز" را جنبش سراسری مردم ایران بنامیم، پاسخ روشن می شود. این جنبش که اکثریت مردم را چه فعال و چه غیرفعال در صفوف خود جای داده، به یک قشر معین محدود نمی شود و نه تنها سایر جنبش های اجتماعی در آن شرکت می کنند و حضور فیزیکی و معنوی داشته و از آن حمایت به عمل می آورند، بلکه می توان از حضور نسبی تمام اقشار و طبقات موجود در جامعه نیز در این جنبش سخن گفت.

درست است که حرکت فعال این جنبش با بهانه تقلب در "انتخابات" آغاز شد. مثل هر جنبش و حرکت اجتماعی دیگر که با بهانه ای آغاز می شوند. اما اگر ریشه های عمیق خنثی 30 ساله و تلنبار شده مردم را در شکل گرفتن آن نبینیم، قطعا نمی توانیم تحلیل دقیقی از این جنبش داشته باشیم. آیا درست است که یک گوش و یک چشم خود را ببندیم و تنها مردمی را ببینیم که پرچم سبز دارند و شعار میرحسین می دهند و رأی دزدیده شده خود را می خواهند و آن طرف دیگر، مردمی را نبینیم که جمهوری انسانی می خواهند، شعار مرگ بر دیکتاتور سر می دهند و برخلاف تمایل و انتظار موسوی - کروبی، سیل خروشانانی هستند که جاری می شوند، دستگیر می شوند، کشته می شوند و باز برمی خیزند و می خواهند همه چیز را تغییر دهند؟

تبعیدی های خارجه نشین!

بعد از سرکوبی که با خیزش جنبش سراسری مردم، متوجه فعالین این جنبش شد، مجددا شاهد موجی از تبعیدهای اجباری و یا مهاجرت های اختیاری هستیم و به دنبال آن، نقش فعالین جنبش در خارج از کشور، این جا و آن جا مورد ابهام و انتقاد قرار گرفته است و عده ای آن ها را خارج نشینانی می نامند که خارج از گود بوده و نقشی در معادلات داخل ایران ندارند و نباید داشته باشند.

اگر از زمانی صحبت می کنیم که هنوز اینترنت و تلفن های دستی مرتبط وجود نداشت و جهان به یک سیم ارتباطی فعال در هر لحظه تبدیل نشده بود، باز هم نمی توانستیم جنبش واقعا موجود در داخل ایران را با جنبشی که در خارج شکل گرفته بود، از یک دیگر متأثر ندانیم. دورانی که فعالان ایرانی با قلب لرزان و ضربان تند، روزنامه های آبیون شده را صفحه به صفحه می خواندند و با گزارش های دست نویس و تماس های مخفیانه، نشریات جاسازی شده و اعلامیه های ریززبسته شده و..... در تلاش بودند، مدت زمانی ست سپری شده است. اما در همان دوران نیز نمی توان تأثیرات دو جانبه ایرانیان داخل و خارج کشور را نسبت به هم نادیده گرفت و یک دهان بند به دهان تبعیدشدگان خارج نشین زد و به آنان نقش نظاره گر را اهداء نمود.

البته خودمحرورین هایی بودند و هستند که به محض رفتن به خارج از کشور، احساس رهبری به آنان دست داده و مدتی با همین خیال، رهنمودهای ذهن پرداخته و آرزوساخته تجویز کرده و نسخه می دادند و به این احساس دامن می زدند که گویا برخی فعالین برای رهبری از راه دور، در خارج مکان یافته و حال از دور گود می خواهند که فعالین داخل لنگش کنند. اما چنین "رهبرانی" خیلی دیر نمی پابند و نمی بایست محور فضاوت درباره فعالین صدیقی فرار گیرد که پا به پای جنبش سراسری مردم ایران حرکت کرده و هر آن چه از آنان بر می آید، انجام می دهند.

حال که دیگر همه چیز تغییر کرده و دهکده جهانی معنای توده ای پیدا کرده، لعن و نفرین به آن هایی که اساسا به اجبار و یا حتی برخا به اختیار، کشور دیگری را برای زیست خود انتخاب کرده اند، دیگر جایی ندارد. آیا وقتی در ایران زندگی می کنیم، یا همه اقشار مردم تماس مستقیم داریم؟ آیا باز هم در چهارچوب تنگ روابطی که برای خود تعیین کرده ایم، زنجیر نشده ایم؟ و آیا برای این که اخبار سراسری را بدانیم، به اینترنت و رادیو و روزنامه مراجعه نمی کنیم؟ همان طور که ایرانی های خارج از کشور خود را بخشی از جنبش سراسری مردم ایران می دانند، ما هم باید آن ها را تأیید کنیم، وگرنه هر گروهی کاست خود را تشکیل می دهد و خود را محور عالم می داند.

رابطه جنبش زنان با جنبش سراسری

سرنوشت مردم با منشور سبز ...

گوشه ای از این پاسخ را خاتم زهرا رهنورد در مصاحبه با روزنامه ی کوریر دل‌اسرا دادند. ایشان در مقابل سوال: آیا شما متأسف نیستید از اینکه تصمیمات شما و شوهرتان، باعث رنجش عده ای است؟ ایشان در پی توضیح، به این نکته ی شفاف اشاره کردند که: حاکمیت امروز ایران دیکتاتوریست، و اصولن سعی می کنند تصمیمات شخصی شان را خود و مستقل بگیرند و در نتیجه پاسخگویی عوارض مربوط و مستقیم آنها هم " فقط " متوجه خود ایشان هست و به خاطر همین باور و استقلال در رای: برای چوبه ی دار آماده هستند!

توجه کنید که ایشان غیر مستقیم میگویند که با روش شوهرشان با همه ی مصلحت طلبی و تمایلات طبیعی عاطفی به ایشان، مخالف و یا موافق این سبک وی نیستند. و گر نه این جمله ی بالا و گفتن اش برای او و مای شنونده، اصولن چه معنایی میتواند داشته باشد؟ به نظر من خاتم زهرا رهنورد دوباره از شوهرشان پیشی گرفتند، همانطوری که زنان ما امروز پیشاپیش مبارزه علیه قوانین عهد بوق زن ستیز اسلامی در عرصه های مختلف در صف اول هستند.

آقای موسوی: با بیانیه ی تازه ی خود، تکرار و غبارویی کرد آنچه را که مردم زیرپا گرفته بودند، اما سوال این است: آیا ضرورت حضور ذوحیاتین وار این شخص و همراهان ایشان، " برای هم حفظ دین و هم عبور از استبداد دینی " واقعی و قابل اتکا ست و میشود آنرا باور کرد؟ و آیا وجود وی و افرادی همسان ایشان در میدان نبرد امروز، بیاتگر قطع الرجال درد آور کشور است و یا نه چنین نیست و " آنها " با اراده ی مردم و خواست آنان به گود کشانده شده و مردم ایشان را نظر کرده ی آقا امام زمان و آقای خمینی و ای بسا شایسته تر از خیلی ها می دانند. کدام؟ آیا براسنی فقط ایشان و اشخاصی همچون وی هستند که در جامعه ی ما میتوانند رهبری آینده را دو باره و با این شکل مضحک مورد نظر اصلاح طلبان دیندار در دست بگیرند. آنهم در کشوری سرشار از تجربه های خیلی بد و تلخ از مصلحان دینی اش و توام با نفرت عمیق و غیر قابل سازش مردم اش از دم و دستگاه روسیاه دولت مذهبی؟ آیا عصر ویرانگر حکومت اسلامی که مردم بطور عموم آنرا می شناسند، هنوز سپری نشده و قابلیت هایی را دارد که ما از آن بی خبریم؟ آیا هنوز این رژیم قادر است با وجود این همه کثافات که در حیات اخلاقی - سیاسی و روزمره اش وجود دارد و بشمارند، بتواند نیات پلید خود را در مخیله ی زمان، آگاهی و ارتباطات شگرف عصر، بافریب و نیرنگ، یکبار دیگر تجدید بقا و باز تولید کند؟ و آیا مردم ما دوباره به این دشمنان انسان و انسانیت، باور و ایمان خواهند آورد؟ و آیا گذشته خود را که مملو از زخم داغ عمیق سادگی دریاور کردن به آقای خمینی بوده است، را بسادگی از ذهن بیرون و فراموش خواهند کرد؟ یعنی استطاعت وجودی مردم کشور ما همین افراد هستند؟ یا نه مردم ما با درایت و هوشیاری گام بگام و هرروز، در حال عبور از این مزاحمان بشریت و فاصله گرفتن ناکزیر از این همراهی مخاطره آمیز هستند. چاره چیست. به قول ما لرها: دست های خالی، همیشه فقط برای توی سر زدن به خود، درست شده اند، و لا غیر.

16 ژوئن 2010



ارتجاعی مزاحم خودو برای حفظ " نظام اسلامی " محکوم به در جا زدن کرده و بی تردید مایوس شان می سازند! اما آیا غیر از این - انتظاری میرفت؟

من در مقاله ی قبلی ام در رابطه با این موضوع: آیا با تکرار شکل دیگر فاجعه ی 57 روبرویم؟ یا نه! " تلاش برای یافتن و یا شنیدن پاسخ آن " به این موضوع پرداخته بودم. امروز اما در بیانیه ی 18 آقای موسوی پاسخ خود را یافت. و ایشان با صراحت تمام و با تاکید مجدد بر مواضع قبلی خود، آشکار ساختند که گوش شنیدن را ندارند و از حاکمیت دینی و اسلام سیاسی رهایی بخش خودشان، تحت هیچ شرایطی دست بر نخواهند داشت.

اما چرا؟

زیرا در پس دعوی او و پرده ی سبزشاتر ایشان، جماعت بزرگی از عناصر چاق و چله ی دوران طلایی همگامی با اصولگرایان حکومت، نشسته و مخفی شده اند. همه ی اینان بخوبی واقف به عدم بقای رژیم اند. تک تک این افراد دست در دست تمام ظالمان دیروز و امروز این دوره ی بلند زور و کشتار و زندان و دزدی هستند، که از ترس قیام مردم و در جنگ قدرت با هم و برای حفظ حیات و گنج بادآورده ی خود و حکومت حامی آن، و تنها با اختلاف بر سر روش حکومت مداری، مورد غضب قرار گرفته و از دارخلافت رانده شده و تضمین جان و مال و تمام امکانات سروری خود را دیر یا زود یکجا باخته و یا، باور دارند که با این سیاق موجود - خامنه ای - احمدی نژاد، آینده و هستی خود را خواهند باخت. این جماعت میدانند که باید روزی در پیشگاه مردم بایستند و در مقابل آنان، پاسخگو تعامل و جنایات خود با رژیم، علیه بشریت و مردم باشند.

و از طرف دیگر هستند ناراضیانی که کمتر آلوده بوده اند، همچون - آقایان موسوی - کروبی و ... که در این میدان - بهترین مهره ها ی این بازی سرنوشت ساز می باشند، که ناگزیرند برای صیانت نفس خود و دیگران، خنثا در این میان، با تمام وجود، شرایط را با همین منوال - کج دار - نریز، حفظ و همینطور - سعی کنند اوضاع را در چهارچوب فعلی، لیکن با صورت رنگ آمیزی شده ی متفاوتی - از آنچه بوده - اما از نوع دیگری - حکومت دینی خود را با قدری پیش و یا پسوند دهان پرکنی، متلن {جمهوری دموکراتیک اسلامی} و چیزی شبیه این و یا هر وعده ی دیگر، مردم و ستمگیری روشن آنان (جدایی دین از دولت) را منحرف و متقاعد به آرامش سازند، تا از طریق این روند، فرصت مناسب برای خروج از بحران مشروعیت کل این ساختار کله پا را، بدون جابجایی اساسی، که براسنی حیاتی است، و بدون قطره ای خون از دماغ این حضرات جنایتکار، که بخشی از نگرانی آنان نیز همین است، مهیا و مانع تشدید تعمیق بحران ساختار شکن در قطب بندیهای روز بروز پیشاروی اجتماعی و طبقاتی شوند و بدین وسیله تجدید حیات برای همگی آنان و دستگاه دین دولتی، آبرو بریاد رفته ی خود را فراهم کنند.

آیا این توطئه از طرف بخش آگاه اجتماع، همانگونه دیده میشود که من آنرا می بینم؟ تا به همت همگی کشف و باتوان و مقابله ی مردم در عرصه زور آزمایی با رژیم خنثا شود؟ و یا نه درست بر عکس دید من، دعوی تکراری آقای موسوی همان است که نیاز امروز توده هاست و مورد تقبل و توافق آنان بوده و فرار خواهد گرفت؟ در هر کدام از آن صور - آیا ما با یک تغییر بنیادی و یا تکرار فاجعه ی 57 دوباره ای در راه روبرو و غافلگیر آن خواهیم شد؟!

بیانیه مشترک 4 سازمان و گروه دانشجویی و جوانان در آستانه یک سالگی جنبش آزادی خواهانه مردم ایران

یک سال در خون و خیابان !

سالی که گذشت لکه ننگ دیگری بر تاریخ سیاه و خونین رژیم سرمایه داری اسلامی بود که از اولین روزهای به قدرت رسیدن خود پس از انقلاب ناتمام 57، به زور چماق و دشنه مردم را به خفقان کشید و با قتل عام مخالفان و مبارزان و بهره بردن از جنگ تحمیل شده بر مردم، حکومت خود را تثبیت نمود و در سال پشت سر، چندین برگ خونین دیگر بر تاریخ تبهکاری های خویش افزود. کشتار مردم آزادی خواه در خیابان ها، افزایش دهشتناک اعدام ها، چه زندانیان سیاسی عادی و چه فعالین سیاسی در اسارت، دستگیری و بازداشت هزاران تن از مردم خواستار بیدهی ترین حقوق انسانی و آزادی های سیاسی - اجتماعی، شکنجه، تجاوز و کشتار زندانیان که با وقایع وحشتناکی چون کهریزک تکمیل گردید، اخراج و محرومیت از تحصیل صدها تن از دانشجویان مبارز، فشارهای بی سابقه و گروگان گرفتن بسیاری از فعالین جنبش های اجتماعی، فعالین کارگری، معلمان، زنان، دانشجویان، فعالین حقوق بشر فعالین حقوق کودک و... سرکوب گسترده اجتماعی برای ایجاد جو رعب و وحشت عمومی که اخیرا با طرح هایی برای مبارزه با منکرات و ارتقاء عفت!!! و امنیت اجتماعی تداوم یافته و خیابان هایی میلیتاریزه، که همه گوشه و کنار و زوایایش، بوی خون و مبارزه می دهد...

یک سال پیش در چنین زمانی به ندرت افرادی گمان می بردند که برگزاری انتخابات رسوا در چارچوب های رژیم سرمایه داری اسلامی، انتخاباتی که محل رقابت و سهم خواهی دو جناح اصلی حاکمیت، یکی به رهبری جناح ایدئولوژیک بورژوازی مالی- نظامی (سپاه) و دیگری به سرکردگی رفرمیست ها در یک جبهه واحد بود، بتواند منجر به چنین انفجاری گردد. همان گونه که از ابتدای خیزش توده ای مردم مواضع خود را اعلام نمودیم، اصلاح طلبان، با ابزار انتخابات هدف برقراری توازن و تعادل و نوعی دموکراتیزاسیون درون حاکمیتی را دنبال می نمودند تا بتوانند نقش پر رنگ تری در پیشبرد پروژه های کلان رژیم، در ابعاد داخلی، منطقه ای و بین المللی داشته باشند و این نهایتا به جدال میان این دو جناح بدل گردید.

در همان روزهای نخست اعلام نمودیم، و مردم نیز به فراست این واقعیت را دریافتند انتخاباتی که در آن سرنوشت مردم رقم زده نمی شود و تنها بالانس قدرت را برقرار می سازد و آرایش جدیدی را در سهم بری بخش های مختلف حاکمیت ایجاد می نماید، امر مردم نیست. امر توده مردم، مجموعه مبارزات، اعتراضات و مقاومت هایی است که به بهانه بروز تقلب در انتخابات اخیر و بر سر کار آمدن دولت کودتا، در خیابان های شهرهای بزرگ و کوچک رخ داده و شکافی عظیم و غیر قابل جبران را در هیمنه قدرت رژیم سرکوبگر اسلامی ایجاد کرده است و از همین رو با گذشت اندک زمانی، روند تغییر شعارها و خواست های مردم به سمت رادیکالیزه شدن قابل مشاهده بود. اگرچه برجسته ترین مطالبات این جنبش در ماه های نخستین، علیه دیکتاتوری موجود و برای احقاق آزادی های سیاسی و اجتماعی به نظر می رسید، اما عمق گرفتن مطالبات از یک سو و عدم تبعیت کلیت جنبش (بدون فروکاستن به عناصر و اجزای داخل آن)، از رهبران خودخوانده داخل و خارج از کشور نشان داد که این جنبش مراحل پیشروی را با سرعتی غیر منتظره پیموده و دیگر تنها در چارچوب های تنگ برخی خواسته ها که از سوی رفرمیست ها دیکته می شود نمی گنجد و در برخی مقاطع حتی خشم لیبرال رفرمیست ها را هم برانگیخته است.

اما آن چه در آستانه یک سالگی جنبش آزادی خواهانه مردم جا دارد بر آن تاکید نماییم، عقب نشینی روزانه رفرمیست ها و رهبران خودخوانده اصلاح طلب در داخل و خارج و عملا جا ماندن آن ها از مردمی است که طی ماه های گذشته بارها پشت آن سنگر گرفته بودند. اکنون این وادادگی به صورت تمام عیار با بیانیه اخیر آقایان

موسوی و کروی بر همگان عیان شده و موجی از خشم و انزجار را از حتی از سوی کسانی که هنوز اندک توهمی نسبت به ایشان و جریانات رفرمیست حامی شان داشته اند، برانگیخته است.

اعتراف ناپسندیده بودن رفرمیست ها و بیان عجز و ناتوانی شان از طریق رسانه های خود و به زبان خودشان، و این که در شرایط پیچیده اقتصادی و سیاسی کنونی چه در بُعد داخلی و چه بین المللی عملا خود را به عنوان جزئی از نظام، پاسدار و هوادار کلیت نظام اعلام نمودند، در ادامه آن چه که در اول ماه مه امسال رخ داد و قوی شدن زمینه های حضور جدی طبقه کارگر برای تاثیر گذاری بر معادلات سیاسی جاری، همگی حاکی از مختصات جدیدی برای ادامه مبارزات علیه سرمایه داری اسلامی است.

امروز دیگر هیچ اراده ای نمی تواند این واقعیت را از چشم آحاد مردمان پنهان بدارد که هیچ آزادی و حقوق دموکراتیکی محقق نمی شود یا دوام نمی آورد، مگر این که حضور طبقه کارگر متشکل و سازمان یافته، آن را تضمین نماید و این حقیقتی است که فراتر از بیابان ها و شعارهای پیشروان سوسیالیست در حرکت است و حتی نیروهای راست را به زانو در می آورد؛ آن چنان که لیبرال رفرمیست ها در آستانه روز جهانی کارگر دریافتند که جنبشی که خود بارها عامدانه و نه از سر اشتباه در تحلیل، آن را "جنبش طبقه" متوسط خطاب کرده بودند، عملا به هیچ وجه قادر نیست بیش از این اهرم فشار ایشان بر پوزسیون رژیم باشد و حلقه مفقوده ای برای تحمیل خواسته های آزادی خواهانه و پیگیری مطالبات واقعی اکثریت عظیم به فغان آمده وجود دارد و آن طبقه کارگر است! و از این رو عمقا در تلاشند که در لایه هایی پنهانی تر با نفوذ در صفوف کارگران و اعمال کنترل بر مبارزات و تحرکات جنبش کارگری، این جنبش را نیز مستمسک سیاست های خود در جهت احقاق منافع خود قرار دهند.

با توجه به شرایط عینی اقتصادی و اجتماعی، تنگناهای فزاینده و شرایط دشوار معیشتی، میلیتاریزه شدن عرصه های مختلف زندگی اجتماعی، و خشم و نفرتی که حوادث یک سال گذشته نیز آن را تشدید و تعمیق نموده است، امکان هرگونه سازش، تسلیم و ممانشات را از سوی توده مردم به جان آمده منتفی می سازد و با آن چه که در روز جهانی کارگر به وقوع پیوست، عملا راه های متفاوتی از آن چه لیبرال رفرمیست ها مذبحخانه سعی در حفته کردن آن به مردم دارند، پیش روی چشمان باز مردم و به ویژه کارگران، زحمتکشان و اقشار تحت ستم گشوده است.

اکنون تمام تلاش نیروهای چپ و پیشروان سوسیالیست در جنبش های مختلف باید معطوف به این امر باشد که ضمن افشای روزانه جریانات راست و رفرمیست، طبقه کارگر با تشکل های مستقل و طبقاتی اش عرصه گردان مبارزات ترقی خواهانه مردم گردد. باید این حقیقت به بهترین نحو روشن گردد که علیه اعدام ها، سرکوب ها، زندان ها، بی حقوقی های بی حد و حصر و فقر و فلاکتی که به آن نام زندگی داده شده است، بدون دخالت گری مستقیم طبقه کارگر متشکل و آگاه نمی توان ایستاد. یک استراتژی ناب سوسیالیستی تنها در پرتو درک این واقعیت می تواند صف مستقل طبقاتی را در جنبش های اجتماعی مختلف ایجاد نماید و رفرمیست های نا پیگیر و ریاکار را برای همیشه به جایگاه اصلی خود در پوزسیون برگرداند.

**زنده باد مبارزات، اتحاد و مقاومت توده های مردم!
گسترده باد اعتراضات و اعتصابات مردمی به رهبری
طبقه کارگر و متحدین آن!**

دانشجویان سوسیالیست دانشگاه های ایران

اتحاد دانشجویان ضد فاشیست ایران

گروه گفتمان چپ

نشریه اعتصاب